

واکاوی عرفان در غزلیات شرعی شیرازی

سید ابراهیم سجادی زاده^۱

تقی امینی مفرد^۲

زهره عرب^۳

کبری نودهی^۴

چکیده

شرعی شیرازی از شاعران توانا، هنرمند و کمتر شناخته شده قرن یازدهم هجری است. او که ریشه در خاک شاعرپرور شیراز دارد و از هم‌سبکان شاعران معروفی چون صائب تبریزی و بیدل دهلوی و از نزدیکان عرفی شیرازی و معاصر با کلیم کاشانی و وحشی بافقی است؛ در دوران صفوی به رسم رایج روزگار، به دنبال محبوبی و یا به خاطر بدرفتاری اطرافیان راهی دیار هند می‌شود و چهل سال از عمر خود را در آن دیار می‌گذراند. تنها نسخه دیوان اشعارش که به صورت خطی در مجلس شورای اسلامی وجود دارد در سال ۱۳۹۵ تصحیح انتقادی و چاپ شده است؛ در این دیوان شعری گران بها از همه قالب و مضامین شعری وجود دارد و بخش غزلیاتش، دربردارنده ۹۵۶ غزل است که سرشار از مضامین غنایی و از جمله عرفان است. شرعی شیرازی در عشق و عرفان، پیرو اندیشه‌های ابن عربی و مولاناست و تأثیر از حافظ دارد. شرعی شیرازی توجه خاصی به بعد اجتماعی عرفان داشته است، در نگاه عرفانی او زمین و آسمان پیوندی خاص می‌یابد و نگاه انتقادی او در باره برخی از عارف نمایان در خور توجه است؛ شرعی برای تبیین تأثیر شگرف عشق عارفانه به زیبایی از تمثیل شیخ صنعان بهره برده است. در این مقاله با شیوه پژوهشی توصیفی اسنادی و کتابخانه‌ای اصطلاحات و اندیشه‌های عارفانه شرعی شیرازی، استخراج، واکاوی و تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: واکاوی، عرفان، غزل، غزلیات، شرعی شیرازی

^۱. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

a.sajjadizadeh@iau.ir

^۲. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

t.amini@iau.ir

^۳. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

Kobra.Nodehi@iau.ac.ir

^۴. گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد گرگان، دانشگاه آزاد اسلامی، گرگان، ایران.

zohreh.arab@iau.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۷/۱۱

مقدمه

ادبیات غنایی گسترده‌ترین زیباترین و تأثیرگذارترین حوزه ادبیات فارسی است که در آثار فاخر، از زوایای گوناگون قابل جستجو و تحلیل است؛ به ویژه این که غواصان دریای ادب پارسی به صدف‌هایی دست یابند که انواع گوهر گران بها را در خود انداخته باشند و دیوان غزلیات شرعی شیرازی یکی از آنهاست که به تازگی شناخته شده است و یکی از مضامین ارزشمند و پرتکرار مضامین غنایی در این گنجینه پنهان غزل پارسی در قرن یازدهم هجری است. «عرفان به معنای دانستن و شناخت است و در اصطلاح، راه و روشی است که طالبان حق برای نیل به مطلوب و شناسایی حق بر می‌گزینند که خود بر دو گونه است: نظری و عملی» (سجادی، ۱۳۸۳: ۵۷۷). شرعی شیرازی از شاعران توانا و هنرمند قرن یازدهم هجری قمری است که همه نوع شعر در دیوان او یافت می‌شود. او ابیات و حتی غزلیات عارفانه زیادی دارد، اما با توجه به تنوع مضامین غزلیاتش و تأثیرپذیری که از شیوه شاعران شیراز خصوصاً حافظ دارد عرفان او بیشتر از نوع نظری به نظر می‌رسد. البته با توجه به مشخص نبودن چگونگی زندگی او اظهار نظر دقیق در این باره مشکل است.

مسأله پژوهش

مسأله پژوهش در این مقاله، بررسی «عرفان» در غزلیات شرعی شیرازی شاعر گمنام، اما توانای قرن یازدهم هجری، که ریشه در خاک شاعرخیز شیراز دارد و هم‌سبک و هم‌دوران صائب تبریزی و بیدل دهلوی است و شمیم گل‌های گلستان‌های شیراز، اصفهان و کشمیر از اشعارش به مشام می‌رسد. در این پژوهش در حد توان به این سؤال‌ها پاسخ داده خواهد شد که: شرعی شیرازی کیست؟ چرا اشعار و به ویژه غزلیاتش اهمیت دارد؟ مضمون «عرفان» چه جایگاهی در غزلیات او دارد؟ و بیشتر از کدام نوع است؟

زندگی و احوال شرعی شیرازی (۱۰۲۰-۱۰۹۰هـ.ق)

«در عصر پرافتوخیز صفویه شاعران بسیاری پا به عرصه وجود نهادند که [این رویداد] موجب گسترش کمی و کیفی زبان و ادبیات فارسی شد؛ دیوان اشعار برخی از آنان امروزه ذخیره گران‌بهای در حفظ این زبان و پشوانه‌ای استوار برای استمرار آن به شمار می‌رود. از این میان برخی شاعران و گویندگان هستند که نام و نشان‌شان در تذکره‌ها نیامده است، از جمله این گویندگان شرعی شیرازی است» (پشت‌دار، ۱۳۹۵: ۵). «شرعی شیرازی متولد ۱۰۲۰ و متوفای ۱۰۹۰ هجری قمری، از شاعران صاحب دیوان [عصر صفوی] است که از لحاظ قدرت شاعری در غزل و قصیده و مثنوی و رباعی و دیگر انواع شعر دست کمی از هم عصران خود ندارد، فقط به نظر نگارنده، [شاید] یک بدشاندگی او را از صفحه تاریخ ادبیات فارسی در عصر صفویه

حذف کرده است و آن معاصر شدن با شاعران سرآمدی چون کلیم کاشانی و عرفی شیرازی و وحشی بافقی است. البته عامل دیگر حضور کم‌رنگ شرعی شیرازی در تاریخ ادبیات ایران، حضور چهل سال اقامت در کشمیر و هند است که بیشتر عمر مفید خود را در آنجا سپری کرده است» (فاضلی، ۱۳۹۵: ۸). دیوان شرعی شیرازی را که تنها نسخه خطی منحصر به فرد این کتاب ارزشمند در کتابخانه مجلس شورای اسلامی است، ناصر فاضلی با ویراستاری و مقدمه علمی دکتر محمدعلی پشت‌دار، دانشیار دانشگاه پیام نور در سال ۱۳۹۵ منتشر کرده است که منبع اصلی این پژوهش، همین کتاب است.

ارزش‌های هنری و شاعری شرعی شیرازی

«به گواهی اشعار او به‌ویژه غزلیات که در این مجموعه بالغ بر ۹۵۶ غزل است، او را در شمار یک شاعر بزرگ و تمام‌قد قرار می‌دهد، از حیث کمی دیوان موجود با تعداد ۲۵۸ رباعی و مثنوی‌های اعجاز‌الخیال ۴۳۰ بیت و مفتاح‌الغواید ۳۲۰ بیت و در تقلید از مثنوی‌های نظامی در مجموع با احتساب تعداد ابیات غزلیات اگر به طور میانگین ۷ بیت باشد، همه ابیات این دیوان بالغ بر ۸۴۷۴ بیت خواهد بود. در این گنجینه پربار همه گونه جواهر ارزشمند یافت می‌شود. بزرگترین و شاید مهمترین عنصر هنری و ادبی در این دیوان به‌ویژه در بخش غزلیات «حدیث نفس» و حرف دل شاعر است که این فرد توانسته با سحر حلال بیان به عنوان یک انسان حدیث نفس کند و مافی ضمیر خود را در کالبد کلمات آن هم منظوم و مخیل به صحن بیاض بیان برای مخاطبان و خوانندگان دور یا نزدیک، عرضه نماید. سبک شاعری شرعی شیرازی جدا از سبک حاکم دوره او نیست، سبک‌شناسان سبک حاکم بر این دوران را سبک هندی یا سبک صفویه و مکتب اصفهان نام نهاده‌اند، باریک‌اندیشی، نازک‌خیالی و تمثیل مهمترین ویژگی‌های صاحبان این سبک است که شرعی شیرازی همه این ویژگی‌ها را دارد» (فاضلی، ۱۳۹۵: ۸)

پیشینه تحقیق

پیشینه تحقیق را در دو بخش بررسی می‌کنیم و برای هر قسمت در حد لزوم، مثال‌هایی می‌آوریم.

الف. درباره مضامین غنایی در ادبیات فارسی، کتاب‌ها، پایان نامه‌ها و مقاله‌های متعددی نوشته شده است از جمله:

۱. میثم زارع و محمدحسین کرمی (۱۳۹۸)، در مقاله‌ای، مضامین غنایی در رباعیات عرفی شیرازی را استخراج و بررسی نموده‌اند.

۲. رحیمه سیفی و همکاران (۱۴۰۲)، در مقاله خود با عنوان «واکاوی آموزه‌های عرفانی و اعتقادی در آثار حکیم نزاری قهستانی» به واکاوی این آموزه‌ها، پرداخته‌اند و مسائلی چون، اخلاص خداوند، حضرت محمد (ص) امامت، قیامت و... را بررسی کرده‌اند.

۳. رجب توحیدیان (۱۴۰۴)، در مقاله‌ای، تکرار مضامین عرفانی در اشعار کمال‌الدین حسین خوارزمی، شاعر و عارف قرن‌های هشتم و نهم هجری قمری را بررسی کرده است.

ب. در باره دیوان شرعی شیرازی و غزلیات او

در مورد شرعی شیرازی و دیوان اشعار او، با توجه به کشف تازه این اثر ارزشمند تاکنون چند پژوهش بایسته و تأثیرگذار راجع به معرفی و تصحیح دیوانش، به شرح زیر انجام شده است، ولی هنوز در باره مضامین اشعار او - غیر از رباعیات - از جمله، عارفانه‌های او، پژوهشی صورت نگرفته است.

۱. محمدعلی پشت‌دار، دانشیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور (۱۳۹۵)، در مقاله‌ای به بررسی محتوایی و سبکی نسخه خطی دیوان اشعار شرعی شیرازی می‌پردازد. در این مقاله، نویسنده پس از معرفی اجمالی شرعی شیرازی و دیوان شعری او، به تحلیل کلی محتوایی اشعارش می‌پردازد و شگردهای بیانی و ادبی شاعر را بررسی می‌کند و بنا دارد شعر و ویژگی‌های زبانی و ادبی این شاعر ارزشمند را از بوته فراموشی درآورد.

۲. ناصر فاضلی (۱۳۸۹)، در پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی خود در دانشگاه پیام نور تهران، تعدادی از غزلیات شرعی شیرازی را به صورت انتقادی، تصحیح نموده است، او بعد از فراغت از تحصیل، در سال ۱۳۹۵ کل تنها نسخه مذکور را که شامل ۹۵۶ غزل، ۲۵۸ رباعی و دو مثنوی به نام‌های (اعجاز‌الخیال ۴۳۰ و مفتاح‌الفواید ۲۳۰ بیت) و قصاید و قطعات است، تصحیح نموده و به چاپ رسانده است که منبع اصلی این پژوهش است.

۳. ناصر فاضلی و محمدعلی پشت‌دار (۱۳۹۱)، در مقاله‌ای با عنوان «شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او» به معرفی شرعی شیرازی، مهاجرت او به هند، علل گمنامی او، اقامتش در هندوستان، بازگشت او به ایران، اهمیت دیوان شرعی، چگونگی تصحیح متن، سبک شعری شاعر و ارزش‌های غزلیات، رباعیات و دیگر شعرهای شرعی شیرازی پرداخته‌اند.

۴. زهرا شریفی (۱۳۹۹)، در پایان‌نامه‌ی خود، به تصحیح نسخه خطی رباعیات، اعجاز‌الخیال و مفتاح‌الفواید شرعی شیرازی، پرداخته است که متأسفانه نتوانستیم به این سند دسترسی پیدا کنیم.

ضرورت تحقیق

با توجه به این که تنها نسخه دیوان شرعی شیرازی تا قبل از سال ۱۳۹۵ فقط به صورت خطی وجود داشته، پس از چاپ نیز تاکنون غیر از نگارندگان این مقاله، کسی به تحلیل غزلیات آن نپرداخته است و غزلیات شرعی شیرازی که اخیراً به گنج‌های زبان و ادبیات فارسی پیوسته است، هم به شهادت غزل‌ها و ابیات برگزیده در این پژوهش و هم خود شاعر که از طرفی ریشه در خاک غزل خیز شیراز دارد و از طرفی، هم سبک صائب و بی‌دل است، واکاوی و تحلیل اشعار او به ویژه غزلیاتش را اجتناب‌ناپذیر و دل‌انگیز می‌نماید و از آن جا که «عرفان» یکی از مضامین پرکاربرد در دیوان اوست، به جستجو و تحلیل این مضمون، پرداخته‌ایم.

روش تحقیق

روش تحقیق در این پژوهش اسنادی و کتابخانه‌ای و (توصیفی - تحلیلی) است. اسناد مرتبط گردآوری و بررسی شد و دیوان تصحیح و چاپ شده شرعی شیرازی مطالعه و تمام ۹۵۶ غزل او به دنبال مضامین غنایی و در این پژوهش مضمون «عرفان» برگه‌نویسی و تحلیل و تبیین شده است.

مبانی نظری

شناخت عارفانه خداوند

عرفان و آموزه‌های عرفانی از مضامین مهم غزلیات شرعی شیرازی است که به نظر می‌رسد او به نوعی عرفان اجتماعی و کاربردی در اندیشه، گفتار و رفتار آدمیان توجه دارد. شرعی در غزلیاتش، ۱۶۴ بار واژه خدا و ۶۱ بار واژه رب را به کار برده و بیشتر پروردگار را با صفاتش مورد خطاب قرار داده است. شاعر در غزل ۱۶۷ با «دیگرخوانی خلاق» غزل شماره ۱۴۱ فریدالدین عطار، با مطلع:

ای بی‌نشان محض، نشان از که جویمت گم گشت در تو هر دوجهان از که جویمت
(عطار نیشابوری، ۱۳۵۹: ۲۳۲)

با محبوب خود این‌گونه به گفتگو می‌نشیند:

ای خازنِ کنوزِ نهان از که جویمت هر جا نشانِ تست، نشان از که جویمت
یک‌عمر شد که در طلبت گشته روز و شب خاطر به هر طرف، نگران از که جویمت
پیدایی و نهان، طلبت از کجا کنم هستی تو لامکان و مکان از که جویمت
دردت بود دوی دل ناتوان من این (ای) محنتِ تو، راحتِ جان از که جویمت

درکنه تو چو طایرِ فطرت نمی‌رسد
مخفی و ظاهری و نظرِ محرم تو نیست
دامانِ کبریای تو نگرفته دست عقل
شرعی ز پا در آمد و سوی تو ره نبرد
ممتازی از یقین و گمان از که جویمت
این(ای) گنج آشکار و نهان از که جویمت
سرگشته‌ام به گرد جهان از که جویمت
ای هادی ریاضِ جنان از که جویمت
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۲۴)

عشق

«اصل واژه، عربی و از ریشه (ع.ش.ق) و به معنای «تعلق شدید دل» است. برخی نیز آن را برگرفته از «عَشَقَه» (گیاهی پیچنده که به درخت می‌پیچد و آن را خشک می‌کند) دانسته‌اند؛ به این معنا که عشق همچون آن گیاه، قلب را فرامی‌گیرد و آرامش را می‌ستاند» (دهخدا، لغت نامه: ذیل واژه عشق).

عشق در نزد عارفان

«عشق راز آفرینش و چاشنی حیات و خمیر مایه تصوف و سرمنشا کارهای خطیر در عالم و اساس شور و شوق و وجد و نهایت حال عارف است. محبت چون به کمال رسد، عشق نام می‌گیرد. عشق که به کمال رسد به فنا در ذات معشوق و وحدت عشق و عاشق و معشوق منتهی می‌شود و اگر آن عشق باشد که از مواهب حق است هم به حق می‌کشاند و می‌رساند، عالم دیگری در درون خود ایجاد می‌کند که در آن کین و حسد و خشم و نفاق راه ندارد. خودخواهی‌ها و حقارت‌های بشری مرده و همه جا را نور و صفا و مهر و وفا پر کرده است» (رجایی بخارایی، ۱۳۶۴: ۶۱۲).

عشق در غزلیات شرعی شیرازی

عشق محوری‌ترین سخن اشعار عاشقانه و عارفانه به ویژه غزل است و شرعی شیرازی نیز مانند دیگر شاعران عاشق و عارف ادبیات فارسی به ویژه استادان شیرازی خود، مضامین شعر خویش را رموز عشق می‌داند، دین بدون عشق را ناقص می‌انگارد، عشق را ازلی می‌شمارد و شرح آن را دشوار می‌بیند:

جز رموز عشق شرعی، نیست در اشعار تو
عاشقان ورد زبان سازند گفتار تو را
تابه عشق ایمان نباشد تازه خواند صبح و شام
خطبه اسلام ما بر منبر گردون خطیب
پایبند سر زلفت نشد امروز دلم
در عدم بود که این سلسله را بر پا داشت
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۲۶۸)
(همان: ۲۹۱)

(همان: ۳۰۰)

نیست آسان شمه‌ای شرعی نوشتن شرح شوق جان ز تن خواهدشدن تاشمه‌ای خواهم نوشت

(همان: ۳۱۹)

شرعی عشق را گران‌سنگ‌ترین مفهوم و مضمون آفرینش می‌داند که فقط باید به آن اندیشد و از آن سخن گفت:

شد بلبل دل، نغمه سرای چمن عشق	ناید به زبان باز سوای سخن عشق
قانون شفا را ز پی تجربه دیدیم	جز صبر ندیدیم دوی محن عشق
آرد ز پی نذر فلک از سر اخلاص	شمع مه و خورشید برای لگن عشق
بگرفت دل از غربت ملک‌هوس‌ای دوست	تا بر سرم افتاد هوای وطن عشق
تا روز جزا ایمن از آسیب خمار است	هر صاف‌کشی، مست شد از لای دَنِ عشق
عریانی عاشق شده مقبول نظرها	تجربید بُود جامه زیبای تن عشق
شرعی مَطَلَبِ قیمت این گوهر یکتا	کی هردو جهان هست به جای ثمن عشق

(همان: ۵۰۷)

پیر شرعی

شرعی حضرت علی(ع) را پیر و مرشد خود می‌داند و در عین حال دست ارادت به عارفی به نام نظام‌الدین اولیا، از عارفان قرن هشتم هجری قمری مدفون در هند داده است (فاصلی، ۱۳۹۵: ۶۰).

پیر شرعی است علی بن ابی طالب و آل خُسر [وار] دست ارادت به نظام‌الدین داد
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۸۲)

شرعی شیرازی، در تعریض به زاهد خود را «دریای عرفان» نامیده است:

هستیم بحر عرفان لیکن به چشم مردم	یک قطره آب ماییم همچون گهر سراپا
پای طلب کشیدی از ترس سر ز کویش	زا هد تمام عیبی، ای بی‌هنر سراپا

(همان: ۲۷۰)

شاعر، در حسرت عارف روشن‌دلی است که سخنان او را درک کند:

کجاست عارف روشن‌دلی که شرعی را بداند او که در این گفتگو چه مقصود است
(همان: ۳۱۰)

مقایسه خود با منصر حلاج

شرعی مقایسه‌ای بین خود و منصور حلاج عارف مشهور قرن پنجم دارد و در حالی که شور و سرمستی عارفانه خود را ابراز می‌دارد، بر خاموشی و حفظ اسرار از ناهلان تاکید می‌ورزد: من و منصور را شرعی مگر یک باده بخشیدند که اومست انا الحق گشت و من سرمست یارب‌ها به مطلب می‌رسند آن قوم از راه‌صبری خود که می‌بندند از اظهار مطلب غنچه‌سان لب‌ها (همان: ۲۷۲)

منصوروار مست ز جام اناالحقیم زاهد برو که مستی ما از شراب نیست (همان: ۳۵۶)

نقد عارف نمایان

شرعی شیرازی نظر نقادانه‌ای نیز به برخی از متصوفان زمان خویش داشته، آنان را لایق این مقام ندانسته است:

خامش‌نشین، که دم زتصوف‌زدن خطاست جایی که هر یزید بود بایزید خویش از شیخ و شاب هیچ خوارق ندیدم آن به در این دیار که باشم مرید خویش شرعی امیدوار ز هر سفله‌ای مباح در خاک و خون عبث‌نشانی امید خویش (همان: ۴۸۹)

شرعی معتقد است عرفان دریای ژرفی است و هرکس نمی‌تواند در آن غواصی کند، پس سالک باید آن را به خوبی بشناسد تا از عهده سختی‌ها، در این مسیر برآید: جذر و مد بحر عرفان را کشش بسیار هست عارفی باید که داند شمه‌ای از آن کشش (همان: ۴۹۷)

او معتقد است، عارف نباید مانند منصور گستاخ باشد:

نیستم گستاخ تا گویم اناالحق، غیرحق آنچه من در جام دارم باده منصور نیست هر که را شرعی اصالت نیست کی روشن دل است تا چراغی را نباشد روغن آن را نور نیست (همان: ۳۱۷)

کاربرد اصطلاحات عارفانه

به نظر می‌رسد شرعی در نگاه به دنیا و زندگی بدون این که بخواهد به صورت رسمی، دسته‌بندی‌های عارفانه مانند «احوال و مقامات» را به کار برد، به این اصطلاحات نظر داشته و آن‌ها را در بعد اجتماعی به کار گرفته است.

حال

«حال، نزدیک قوم، [آن] معنی است که بر دل درآید، بی آن که ایشان را اندر وی اثری باشد و کسبی، و آن از شادی بود یا اندوهی، یا بسط یا قبض یا شوقی، یا هیبتی یا جنبشی، احوال عطا بود و مقام، کسب و احوال از عین جود بود و مقامات از بذل مجهود، و صاحب مقام، اندر مقام خویش متمکن شود و صاحب حال، برتر می شود» (در حال رشد دائمی است) (قشیری، ۱۳۸۵: ۹۲). پس حال، نوعی بخشش، توجه و هدیه الهی که بدون کوشش سالک رخ می دهد و با تغییر حالتی در او مانند سوختی مؤثر، او را به مقام بعدی ارتقاء می دهد و در عین حال، این دو مفهوم در مقابل هم نیستند، بلکه مکمل یکدیگرند. سالک با کسب «مقامات»، خود را برای دریافت «احوال» آماده می کند و از سوی دیگر، دریافت «احوال» او را در گذر از «مقامات» یاری می رساند و سرعت می بخشد. اما ذات این دو متفاوت است: یکی از زمینه کوشش انسان می روید و دیگری از آسمان بخشش خدا نازل می شود، شاعر در غزل ۷۲۸ خود با یک مقدمه چینی عاشقانه از دوری و پریشانی، بی خویشی، نیندیشیدن جز به معشوق، خستگی از همدمی دیگران و همراه شدن با حال خوش خود که هدیه محبوب ازلی است سخن می گوید:

در شب هجر تو امید وصالی دارم	از پریشانی دل فکر محالی دارم
بس که مشغول به عشقم تو مپندار که من	خبر از لیل و نهار و مه و سالی دارم
آرزوی دگر نیست که در مکتب عشق	بس بود این که سواد خط و خالی دارم
هستم از همدمی الفت بیگانه ملول	روز و شب همراه خود صحبت حالی دارم

(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۴۰)

سالک وقتی حالی پیدا می کند نیازی به شرح و بیان ندارد، زیرا حال او را پیر مغان که نماد پیر و مرشد کامل است می داند چه رسد به محبوب ازلی که حال عارف، جود و فضل اوست: شرعی در آن جناب به عرض، احتیاج نیست حال ترا که پیر مغان هم ز حال یافت

(همان: ۳۵۳)

درک سخن و اثربخشی آن، حال خود را می خواهد:

سخن، اثر به دل کاینات دارد لیک نمی کند اثر آن گفته ای که حالی نیست

(همان: ۳۲۱)

قرب

«در عرفان اسلامی، قرب به معنای نزدیکی و رسیدن به خداوند از طریق سیر و سلوک معنوی است. این مفهوم یکی از اهداف اصلی عارفان محسوب می شود که در نهایت به فنا فی الله (ذوب

شدن در ذات الهی) می‌انجامد» (عین‌القضات همدانی، ۱۳۷۴: ۲۵۷). مفاهیم عاشقانه و عارفانه در بسیاری از ابیات و غزل‌های شرعی شیرازی درهم تنیده است. او در بحث قرب که یکی احوال عارفان به شمار می‌آید، بر آن است که عاشق قرب الهی باید از غیر او دوری کند و به دنبال کام نباشد و این تحفه دوست جز با تحمل سختی‌های راه عشق ممکن نیست. عاشق عارف باید از خودپرستی دست بردارد تا اتحاد عاشق و معشوق حاصل شود:

بُعد، جوید ز بر لذت کام از در دوست آن که در بارگه عشق مقرب باشد
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۲۶)

رهروان عشق را بُعد مسافت راحتست قرب کی ممکن بودی محنت شبگیر عشق
(همان: ۵۰۶)

باخیالش دست در آغوش هرجا بوده‌ایم نیست بعدی در میانج ز قرب، یک‌دل با همیم
(همان: ۵۴۹)

خودی‌ها از خدا افکند دورت قرب جویی کن بگو آخر که تا کی خودپرستی می‌توان کردن
(همان: ۵۶۴)

محبت

خواجه عبدالله انصاری محبت را این‌گونه تعریف می‌کند: «المحبه: انجذاب القلب الی الحبيب بلا علة» «محبت، جذب شدن قلب به سوی محبوب بی هیچ علتی است» (انصاری، ۱۳۸۷: ۱۴۲).

شرعی شیرازی به «محبت» توجه ویژه دارد و آن را راه رسیدن به سیر کمالی و محبوب می‌داند. شرعی به راه شرع محبت به صدق کوش معروف و بایزید شدن عین مطلبست
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۲۸)

محبت می‌کشد سوی تو ما را وطن شد کعبه کوی تو ما را
(همان: ۲۷۷)

محبت سالک به محبوب، باعث صفای دل و اندیشه او می‌شود، در تربیت او مؤثر است، احترام به پیر و استاد است و او را به کمال مورد نظر و قرب یار می‌رساند:

صفای سینه اهل محبت را اگر بینند نگهدارد سکندر در بغل آیینۀ خود را
(همان: ۲۷۸)

کیمیا ساز محبت شده‌ام هست گواه این رخ زرد که سرمایه اکسیر مرا ست
کردم ای دوست مریدانه به استاد سلوک این کمال از نظر تربیت پیر مراست
(همان: ۱۲۲)

خوف

قرآن کریم، مؤمنان را به «خوف از خدا» دعوت می‌کند که مبنای عرفانی این مفهوم است: آیه ۲۱ سوره فاطر: «إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ» (در حقیقت، تنها از میان بندگان خدا، دانایان از او می‌ترسند) (قرآن کریم، فاطر: ۴۳۷، آیه ۲۸) این آیه، اساس «خوف معرفتی» را بیان می‌کند و خوف در عرفان اسلامی به معنای ترس از عظمت و احاطه خداوند به کل امور است و سالک از آن بیم دارد که نتواند وظایف خود را در برابر خالق خویش، به خوبی انجام دهد. شرعی شیرازی بیشتر از هر چیز از هجران از دوست خوف دارد و آن را بدترین عذاب می‌داند: واعظ^۱ سخن ز خوف نگویی که روز حشر بدتر ز محنتِ شبِ هجران عذاب نیست منصوروار مست ز جامِ انالْحَقِیم زاهد برو که مستی ما از شراب نیست (شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۵۶)

او، چاره خوف را توکل به حضرت حق می‌داند:

بسته‌ای بر حاصل دنیای فانی دل چرا	این‌چنین گردیده‌ای از خویشتن غافل چرا
از وجودت تا عدم بُعد مسافت یک دمست	این که در خوفی مدام از دوری منزل چرا
خوشه‌چین خرمن اهل توکل باش هان	در زمینِ دل فشانی تخم بی‌حاصل چرا

(همان: ۲۷۴)

رجا

خواجه عبدالله انصاری در «منازل السائرین»، «رجا» را یکی از منازل سلوک معرفی می‌کند و می‌نویسد: [الرجاء أضعفُ منازلِ المرید، و تلك الفائدةُ هی كونهُ يَفْتُو حرارةَ الخوف، حتی ال یعدُو إلى الأیاس] رجا، پائین‌ترین منزل برای مرید است و فایده‌هایش، خاموش کردن و خنک نمودن حرارت خوف است تا کار سالک به ناامیدی کشانده نشود، زیرا اگر خوف بر رجاء غلبه کند یأس حاکم می‌شود (طاهرزاده، ۱۴۰۴: ۸۵) شرعی شیرازی در اصطلاحات عارفانه خویش در غزلیات، فقط یک بار از واژه «رجا» استفاده کرده، اما واژه امید را ۸۱ بار به کار برده که در بسیاری از موارد مفهوم عارفانه رجا را دارد. شاعر در نگاه عارفانه‌اش به اشک و آه خود به درگاه الهی و لطف و بخشش دوست، امیدوار است:

هست، امید که شاداب شود کشت وفا رگِ ابری اگر از دیده ما بگشاید
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۵۰)

در نومیدی، ای حاسد نَزَد شرعی به عمر خود امیدش هر نفس حاصل ز الطاف الهی شد
(همان: ۴۵۳)

شرعی‌گنه‌چو گشت فزون بیم‌یأس چیست امیدوار بخشش پروردگار باش
(همان: ۴۸۱)

البته امید و رجا نباید سالک را مغرور کند و او را از توکل باز دارد:
امید و یأس را به توکل حواله کن فارغ نشین میانۀ یأس و امید خویش
(همان: ۴۸۹)

شوق

شوق، میل و آرزوی قلبی به محبوب غایب است، شوق آتشی است که حق تعالی، دل‌های مشتاقان را [با آن] شعله‌ور می‌سازد (نواذر، شاپور، ۱۳۹۷). شرعی شیرازی ابیاتی سرشار از عاطفه و عشق عارفانه درباره مفهوم «شوق» دارد. او شوق را دلیل اصلی جان‌فشانی عاشق تا حد بی‌خبری از سوختن پروانه، جان خویش در مسیر وصال معشوق می‌داند و آن را حیرت‌افزا تفسیر می‌کند که صبرهم از عهده آن بر نمی‌آید و (لن ترانی‌های) محبوب نیز مانع آن نمی‌شود؛ حتی اگر موسی شوق تاب تجلی جمال محبوب را نداشته باشد:

به مرآتِ رخت کردم نظر لیکن ندانستم که شوق دیدنِ روی تومی‌افزود حیرت را
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۲۶۹)

نه در راه حریمت بی‌سپر تنها سرزایر که درهرگام از شوق تو در وجدند محمل‌ها
(همان: ۲۸۱)

سیماب شوق گشته نگردد به دست صبر گر اضطراب ما شود افزون عجیب نیست
(همان: ۳۰۵)

لذت آتش شوقست که در محفل عشق شمع می‌سوزد و پروانه ز جان بی‌پرواست
دم ز آرنی مزن ای موسی شوقم که هنوز تو کجا، تابِ تجلی جمالش ز کجاست
(همان: ۳۱۱)

در دل گهی که آتش شوق زبانه زد جای سرشک از مژه تر شرر چکید
(همان: ۴۲۳)

لن ترانی نشود باعثِ محروم شدن شوقِ موسی اگر از طور تمنا خیزد
(همان: ۳۷۸)

یقین

یقین از مهمترین احوال عارفان است که به نظر می‌رسد بقیه احوال به آن بستگی دارد و برای رسیدن به این مرحله است تا عارف بتواند با تمام وجود و بدون تردید به هستی‌بخش و

پروردگار خود توکل کند و به مقامات بعدی نایل آید تا به مرحله فقر و فنا برسد. یقین نوری است که در قلب بنده افکنده می‌شود، تا با آن [بنده] غیب را چنان ببیند که گویی آن را حاضر و مشهود دیده است (قشیری، ۱۳۸۵: ۲۷۴). شرعی، پایه ادراک خود را مستحکم می‌داند و خود را در شمار اهل یقین به حساب می‌آورد و فقط راه آنان را قابل پیمودن می‌شناسد:

هرسست خرد رهزن من در ره دین نیست زین رو که مرا پایه ادراک متین است
در ظلمت شک کی فتد از صنعت صانع آن را که هویدا ز جبین، نور یقین است
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۱۲)

گمراهان گر همه در ظلمت شک افتادند شکرای دوست که اصحاب یقین بسیار است
(همان: ۳۳۷)

غم جوش زد به ابر مژه آستین زدیم آبی به آتش دل اندوه گین زدیم
شکر خدا که از ره باطل عنان خویش برتافتیم و گام به راه یقین زدیم
(همان: ۵۱۹)

هر نفس دم از گمان دور بین نتوان زدن جز قدم در راه ارباب یقین نتوان زدن
(همان: ۵۶۸)

مقامات عرفانی

«مقام عبارت بود از راه طلب و قدمگاه وی اندر محل اجتهاد و درجه وی به مقدار اکتسابی اندر حضرت حق تعالی و حال عبارت بود از فضل خداوند تعالی و لطف وی به دل بنده بی‌تعلق به مجاهدت وی» (نورآذ، ۱۳۹۸، به نقل از هجویری) شاعر در دیدگاه عارفانه خود مقیم درگاه محبوب است و هیچ مقامی را از این بالاتر نمی‌داند، با آن که زبان‌آوری تواناست، افشای راز نمی‌کند و در مقام خموشی است و در برخی از ابیات غزل‌های عارفانه‌اش اشاره‌های رمزگونه به «مقامات عرفانی» دارد:

چشمی که محو عارض فرخنده فال اوست آن جا مقام پردگیان خیال اوست
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۲۸)

در کوی دوست تا دل ما شد مقیم، گفت حقا که در بهشت از این به مقام نیست
(همان: ۳۳۰)

افشای راز هر که ز ما می‌کند سوال با صد زبان مقام خموشی جواب ماست
(همان: ۳۴۰)

بدنام گشت هر که درین ورطه کام یافت کس را درین مقام نباشد ز نام بحث
(همان: ۳۵۶)

توبه در کتاب فرهنگ اشعار حافظ در مدخل توبه آمده است: «توبه در لغت به معنی بازگشت و رجوع است و در شرع، بازگشت از گناه به سوی طاعت خداوند است (رجایی خراسانی، ۱۳۶۴: ۱۲۵). واژه «توبه» در غزلیات شرعی شیرازی ۱۸ بار آمده که به گواهی ابیاتش اکثر آنها، پارادوکسی و حافظ‌گونه است و به بی‌ارزشی ظاهرسازی زاهدان و صوفیان ریاکار نظر دارد و طنزآمیز است:

کسی را که از عشق نبود سرودش بُود نزد عارف معطل وجودش
کنم توبه آن دم من از دست زاهد که تائب شود خود ز شرب الیهودش
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۹۴)

که می‌تواند دیگر خوانی خلاق باشد از این بیت، از غزل ۱۹۹ حافظ:

مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس توبه فرمایان چرا خود توبه کمتر می‌کنند
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۱: ۳۳۰)

او معتقد است؛ از عشق و می‌عشق، توبه امکان‌پذیر نیست و حاصلی جز پشیمانی ندارد، پس از چنین توبه‌ای باید توبه کرد:

شرعی توان کرد، از عشق توبه؟ کی می‌توان کرد، استغفرالله
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۹۱)

توبه از باده نکو بود ولی فصل بهار هر که کرده است همان لحظه پشیمان شده است
(همان: ۳۰۸)

شرعی شیرازی در غزل ۸۵۳ دیوانش که به گفته خودش در دوران پیری‌اش سروده، از «توبه» به همان معنای واقعی عارفانه‌اش سخن گفته که به نظر می‌رسد این غزل در کنار مطالعه غزل‌های دیگرش، به پا سخ به این سؤال که آیا او، مانند برخی از شاعران دیگر، دو دوره زندگی داشته است یا نه، کمک کند:

کردم ز می و نگار توبه یک توبه نه صد هزار توبه
از بحر گنه به ساحلم بُرد آخر آمد به کار توبه
کردیم ز ناگواری مرگ از باده خوشگوار توبه
بی‌زار شدم ز نشئه می از دردسر خمار توبه
کردم چو خزان شیب دیدم در ایام بهار توبه
کردم توبه ولی نکردم از دیدن روی یار توبه

شرعی امسال توبه کن باز اما نکنی چو پار توبه
(همان: ۵۸۹)

ورع

«ورع، خویشتن‌داری و بازایستادن از هر چیزی است که آدمی را به حرام و یا حتی شبهه می‌اندازد. سالک ورع‌پیشه، نه تنها از محرمات، بلکه از شبهات و حتی از بسیاری از مباحات نیز به جهت خاطر سلامت دل و صفای باطن چشم می‌پوشد» (کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۵۹). اصطلاح «ورع» در غزلیات شرعی نیامده است و شاعر واژه «پرهیزگاری» را به جای آن، به کار برده است. او معتقد است خردمند باید از هم‌دمی ناکسان دوری کند تا بتواند پرهیزگار باشد:

زبس‌کز صحبت ناجنس کردم اجتناب ای دل چو شیخ صومعه پرهیزگارم می‌توان گفتن
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۶۴)

عارفی کوز شئه‌ای ک سبِ هنر فهمیده است چشم خود از دیدن عیب کسان پوشیده است
کی کنم سعی عبث چون نیست مرهم سودمند آن تبسم بس که برداغم نمک پاشیده است
می‌کند پرهیزگاری ز اختلاط ناکسان تا به میزان خرد دل نیک‌بود سنجیده است
(همان: ۳۳۲)

شاعر در این بخش از نظرات عارفانه خود، در غزل ۸۷۵ از نبودن پرهیزگاری واقعی در بین اقشار مختلف جامعه از خاص و عام معترضان، فریاد برآورده است و بیانیه (محکومیت زهدفروشی، حرام‌خواری و ریاکاری) خود را منتشر کرده است و از این که دنیا بیشتر جانب ناپرهیزگازان را می‌گیرد، گله‌مند است و هشدار می‌دهد که جاذبه‌های دنیا پایدار نیست:

سبحه ز کف داده شیخ و جام گرفته دست هوس دامن مدام گرفته
خواجه که پرهیزگار بود و سحر خیز راه خرابات صبح و شام گرفته
صوفی کامل به پیر باده فروشان داده حلال خود و حرام گرفته
عاجز و سرگشته‌اند صالح و طالح چرخ بگو جانب کدام گرفته؟!
نیست کسی کو نگشته پیرو باطل دامن ابلیس خاص و عام گرفته!
هست بسی بی‌دوام یاری افلاک مطلب اگر داده صبح، شام گرفته
زهد فروشی اگر چه حیلۀ شرعیست لیک ز بوی ریا مشام گرفته
(همان: ۵۹۶)

زهد

«زهد عبارت است از صرف رغبت است از متاع دنیا و اعراض قلب از اغراض آن» (کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۶۰). پس زهد، بی‌رغبتی و رویگردانی از دنیا و آنچه در آن است، به جهت پست و حقیر شمردن آن در برابر نعمت‌ها و لذت‌های اخروی و معنوی است. زاهد کسی است که دلش از تعلقات دنیوی به دور باشد و به آنچه خداوند برایش مقدر کرده، قانع و راضی باشد. شرعی شیرازی به زهد نیز، نگاهِ حافظانه، دارد و زهد ریایی را با به‌کار بردن ایهامی، «حیله شرعی» می‌داند تا خود را نیز، از هشدارهای طنزهای گزنده‌اش استثناء نکرده باشد، آن‌گاه با صراحت به زهدِ ریاء می‌تازد و خود را در شمار عشق‌بازان قلمداد می‌کند:

زهد فروشی اگر چه حیله شرعیست لیک ز بوی ریاء مشام گرفته
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۵۹۶)

چون زَنَم لافِ زهد، زان که مرا شرعی عشق باز می‌گویند
(همان: ۴۱۸)

بی‌نصیب از جام عرفانی، بدون عاشقی زاهد، درمسند زهد و ریاء گم شوی!
آشنا با دوست‌شرعی می‌توان گشتن ولی گر بورزی همت و بیگانه از عالم شوی
(همان: ۶۰۳)

در این بخش شاعر نگاه مثبت و تأییدگرا به زهد واقعی هم دارد و حتی عاشق آن هم هست:
اول ای دل، صف اربابِ صفا را عشقست دل بی‌کینه مردانِ خدا را عشقست
ای خوش آنان که همه طالبِ علمِ دینند زهد و تقوی و صلاحِ علما را عشقست
(همان: ۳۳۳)

شیخ را شرعی، دیانت باید و زهد و صلاح شیخ نبود آن‌که از شعر کسان مضمون برد
(همان: ۴۳۳)

صبر

«صبر در عرف [عارفان]، بازداشتن مرید است از آنچه [از سوی شرع] نهی شده، یا پیوند دادن کارش به آنچه، ناخوشایند است، [اما] به آن مأمور شده» (کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۶۳). شرعی اگرچه صبر را تنها طبیب علاج‌گر درد دل عاشق می‌داند، اما برآنست که داروی او، از عهده درد شوق برنمی‌آید و در عین حال تنها نسخه مؤثر احتمالی موجود در دستانِ همین طبیب است:

گر اثریست با دَمَت صبر من از خدا طلب پیش طبیب بی‌دلان درد مرا دوا طلب
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۲۸۹)

داروی صبر هست علاج دل حزین	درمان درد عشق به دست طبیب نیست
سیماب شوق گشته نگرده به دست صبر	گر اضطراب ما شود افزون عجیب نیست
آن که در ملک توکل بشود گوشه نشین	پای صبرش همه دم الفت دامن طلبست
شرعی مجو دوام ز طاقت، به ملک عشق	کان جا بنای صبر کسی را ثبات نیست
با وجود آن که لب بی الفت افغان نبود	صبر کردم آن قدر کز لب فغان بیگانه شد
از سر کوی تو باز پا ندهادم برون	صبر چه نزدیک کرد این سفر دور من
صبر کن کاخر به کام ما شود دور فلک	شکوه هر دم شرعیا از عالم بالا مکن

(همان: ۳۰۵)

(همان: ۳۲۱)

(همان: ۳۵۰)

(همان: ۴۶۵)

(همان: ۵۷۰)

(همان: ۵۷۱)

توکل

توکل، تفویض امر است با تدبیر و کیل علی الاطلاق و اعتماد بر کفالت کفیل ارزاق (کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۷۵).	در عرفان اسلامی، عارف به خداوند ایمان کامل دارد و امور خود را به او تفویض می کند و نگران چیزی نیست و با تکیه به توکل خود، از سختی های راه، بیمناک، نیست:
اگر به کنج قناعت توکلی داری	ز پیش، خاطر وسواس آب و نان بردار
واعظ مگو ز سختی آن ره که بگذریم	اهل توکلیم، بس آسان از آن رباط
خوشه چین خرمن اهل توکل باش هان	در زمین دل فشانی تخم بی حاصل چرا؟

(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۶۶)

(همان: ۵۰۰)

(همان: ۲۷۴)

رضا

«رضا آرام دل است به حکم های او، موافقت دل با آنچه او بپسندد و اختیار کند» (قشیری، ۱۳۸۵: ۲۹۸). در مقام رضا شرعی نیز با دیگر عارفان همراه است و سخنان پارادوکسی در غزلیاتش دیده نمی شود، او با رضایت تمام برّه وجود را در شهادتگاه تسلیم به قضای الهی بسته است و لب تشنه آب خنجر قصاب است:

آن چیز تو را داد خداوند رضا باش (شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۹۰)	شرعی به در دوست بنه شیوه ابرام
گشته‌ام لب تشنه آب خنجرِ قصاب را (همان: ۲۷۶)	برّه بندم در شهادتگاه تسلیم رضا
هرکجا هست در آن حکم خدا باید رفت (همان: ۳۰۲)	قصرِ فردوس مجو، راهِ رضا جو شرعی
دیوانه‌ای اگر رود عاقل نمی‌رود (همان: ۴۷۹)	شرعی رهی که نیست رضای خدا در آن
ما از سخط حادثه تشویش نداریم (همان: ۵۱۷)	دادیم رضا را به قضا روز نخستین

فقر و فنا

فقر عبارت است از عدم تملک به اسباب که سه مرحله دارد. اول اسم فقر: نیازمندی ظاهری (مادی) دوم، رسم فقر، تظاهر به فقر و صفات مذموم ناشی از آن و سوم، حقیقت فقر، بی‌تعلقی و فنا شدن در خداوند (کاشانی، ۱۳۸۵: ۲۶۱). برخی از ابیات شرعی شیرازی، با عرفان اسلامی و آموزه‌های ابن عربی و مولانا مرتبط است که بر فقر وجودی انسان در مقابل غنای الهی تأکید می‌کنند، «عالم بدون شک نیاز ذاتی به اسباب دارد و بزرگترین اسباب وی را، سببیت حق تعالی است و حق تعالی را سببیتی جز اسمای الهی که عالم بدان‌ها مفتقر و نیازمندند نمی‌باشد» (ابن عربی، ۱۳۸۷: ۱۴۱).

کاو غنی است و جز او، جمله فقیر (مولوی، ۱۳۶۳، دفتر سوم: ۱۹۱)	کی فقری بی‌عوض گوید که گیر
شرعی شیرازی، همچون مولوی و ابن عربی معتقد است که نیاز انسان، فقط به آفریننده است و سالک باید فقط نیازمند او باشد و بس؛ بر همین اساس، رشد و ترقی خود را در فقر نسبت به خداوند و بی‌نیازی از غیر می‌داند و در عبارتی افتخارآمیز وقتی خودش را فانی شده در محبوب می‌بیند، جهان مادی را نیازمند خودِ فانی شده‌اش درمی‌یابد. شاعر در سخنانی شطح‌گونه، پادشاهی خود را در بی‌نیازی از مادیات و قناعت به زندگی ساده می‌داند:	
به کوی فقر و فنا هر طرف رواج منست کلاه فقر و کهن پوشتختی، ای دل شکر	که بی‌نیازی عالم ز احتیاج منست که در قلمرو تجرید، تخت و تاج منست
مریض درد طلب با دوا نمی‌سازد	چه سود از این که مسیحا پی علاج منست

خراب گشت چو شهرِ دلم مسلّم شد غم تو ساکنِ این ملک بی خراجِ منست
 دراختلافِ کسان نیست نشئه‌ای، شرعی ز خلقِ دهر از آن منحرفِ مزاجِ منست
 (شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۳۲)
 شکر ایزد که گشت مسند فقر تکیه گاهم چنان که نتوان گفت
 (همان: ۳۴۷)

تجريد

«تجريد، ترک اعراض دنیوی است ظاهراً و نفی اعواض اخروی و دنیوی است باطناً، [یعنی] مجرد حقیقی کسی بود که بر تجريد از دنیا طالب عوضی نباشد، بلکه باعث بر آن تقرب به حضرت الهی بود (کاشانی، ۱۳۸۵: ۱۰۱). کاشانی، «تجريد» را به عنوان بریدن از همه تعلقات درونی و بیرونی تعريف می‌کند و عارف حقیقی را کسی می‌داند که تنها انگیزه‌اش از ترک دنیا و آخرت، تقرب محض به خدا باشد. این اوج سیر و سلوک عرفانی و رسیدن به مقام «اخلاص» است. اهل تجريد در ابیات عارفانه شرعی شیرازی از خودپرستی و دیگرپرستی بدور، شجاع، دارای همت و طبع عالی‌اند و فقط در برابر حضرت دوست سر تعظیم فرود می‌آورند:

خودپرستی بر ارباب تجرد شرعی محض کفر است چو اینجامنی و مایی، نیست
 (شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۴۷)

نشئه تجريد هرکس یافت در وادی عشق از لباس عاریت در دهر، عریانی گزید
 (همان: ۳۹۵)

تجريد باش، دل قوی از حادثات دار چون رشته‌ای ضعیف، لباس از گهر مکن
 (همان: ۵۶۱)

همت اهل تجرد عالی است گنج، آباد ز ویرانی ماست
 (همان: ۳۵۴)

از حرصِ کی به کشورِ تجريد پا نهد دستِ کسی که دامنِ اهلِ سخا گرفت
 (همان: ۳۴۷)

فقر را کشورِ تجريد و تعلق باقیست پادشه را نبود آن چه گدایی دارد
 (همان: ۳۶۴)

پريشانی و جمعيت

«لفظ جمع و تفرقه اندر سخن ایشان [متصوفه] بسیار بود، استاد بوعلی گفتی فرق، آن بود کی با تو منسوب بود و جمع آن بود که از تو ربوده بود و معنیش آن بود که آنچه کسب بنده

بود از اقامت عبودیت و آنچه باحوال بشریت سزد آن فرق بود و آنچه از قبل حق بود از پیدا کردن معانی و لطفی کردن و احسانی، آن جمع بود...» (قشیری، ۱۳۸۵: ۱۰۳). شرعی شیرازی نیز همانند استاد شیرازی خود، در غزل ۳۲۰ کسب جمعیت از زلف پریشان می‌کند:

در خلاف آمدِ عادت بطلب کام که من کسب جمعیت از آن زلف پریشان کردم
(حافظ شیرازی، ۱۳۸۱: ۴۹۵)

او با استفاده از نمادهای زلف و آینه، سامان خود را در بی سر و سامانی و حیران شدن در آینه جمال محبوب می‌بیند و سر رسیدن به جمعیت خاطر ندارد:

زلف، طومار پریشانی ماست آینه، شاهد حیرانی ماست
متفرق شده جمعیت دل این هم از بی سر و سامانی ماست
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۳۵۴)

بروای خواجه که ما را سر جمعیت نیست عاشقان طایفه بی سر و بی سامانند
(همان: ۳۸۸)

عاشقان را رفت جمعیت به باد آن دم که او کاکلش آشفستگی، زلفش پریشانی گزید
(همان: ۳۹۵)

جمعیت عاشق بود اوضاع پریشان عشاق تو بی برگ و نوا شد چه به جا شد
(همان: ۴۱۹)

وه که جمعیت احباب پریشان گردید ناخن شانه ز زلفت گرهی تا وا کرد
(همان: ۴۵۱)

از پریشانی چون زلف بتان تاب خورم نی که بر حاصل جمعیت دنیا پیچم
(همان: ۵۲۳)

زلف خوبانم پریشانی بود جمعیتم تا پریشان خاطرم خاطر پریشان نیستم
(همان: ۵۳۸)

جمعیتی به غیر پریشانی نبود در حیرتم که بی سر و سامان کیستی
(همان: ۶۲۵)

بهر سودا عاشقان در بندر چین می‌روند خاطر جمع از سر زلف پریشان می‌خرند
(همان: ۳۸۶)

هر کجا دیده گشودم نظرم سوی تو بود کعبه‌ام کوی تو و قبله من روی تو بود
خاطر جمع از آن شد که پریشانی من خانه‌زاد است که از سلسله موی تو بود
(همان: ۴۶۳)

جایی هم در غزل ۸۹۸ مانند عارفان «زهدی» از پری‌شانی زلف یار گله‌مند است و به دنبال جمعیت خاطر:

چند در بحر گنه غرقه عصیان باشی وقت اینست که از کرده پشیمان باشی
خاطر جمع و دل تنگ بجو غنچه صفت تا به کی چون عَلمِ زلفِ پری‌شان باشی
(همان: ۶۰۵)

قناعت

قناعت، «آرام دل بود به وقت نایافتن آن‌چه، دوست داری» (قشیری، ۱۳۸۵: ۲۴۰) توصیه شرعی نیز این است که رونده راه حق، مُلک قناعت را برای ساده زیستی انتخاب کند و با بهره‌گیری از دو اصل توکل و قناعت، نگران رسیدن روزی نباشد تا بتواند با ساختن به آن چه دارد، از رنج زیاده‌خواهی در امان بماند:

اگر به کنج قناعت توکلی داری زپیش خاطر وسواس آب و نان بردار
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۶۶)
در ملک عشق تا نشوی ای عزیز خوار بنشین و از دیار قناعت سفر مکن
شرعی به‌خوان دهر اگر راحت است میل قانع به کم شو و طلب بیشتر مکن
(همان: ۵۶۱)
گفت اگر خواهی که هر جایی نخواندندت کسان از سراین کو مرو جای دگر، گفتم به چشم
گفت اگر داری تمنا نعمت الوان عشق رو قناعت کن به خوناب جگر، گفتم به چشم
گفت شرعی تا به کی سیاح بحر و بر شوی با لب خشکت بساز و چشم‌تر، گفتم به چشم
(همان: ۵۴۵)
شرعی شده تا کنج قناعت وطن ما از چشم تر خود طمع آب نداریم
(همان: ۵۵۶)

اصطلاحات نمادین

شرعی در ابیات و غزلیات عارفانه خود از واژه‌های نمادین از جمله (می، جام، باده، زلف و...) برای بیان احوال و مفاهیم عرفانی، هنرمندانه سود می‌برد. ناله‌های از سر نیاز عارف درهای آسمان را به روی او می‌گشاید و این گشایش که با نوا و کشش دل، همراه است بر اشتیاق او برای رسیدن می‌افزاید:

می و جام (معرفت الهی)

دوربزم است و می و گردش جام است اینجا

روز وصل است و شب هجر کدام است اینجا

(همان: ۲۷۲)

سحر به سینه من ناله در تک و تاز است

نیازمندم و درهای آسمان باز است

ز شوق مطرب و می در نقاب کی گنجد

عروسِ نغمه که مستورِ پرده ساز است

(همان: ۳۱۶)

قبولِ مجلسِ بیانِ غم آن زمان گردی

که سرخوش از می خونا به جگر باشی

(همان: ۶۱۹)

باده

من و منصور را شرعی مگر یک باده بخشیدند

که او مستانِ الحق گشته و من مست یارب‌ها

(همان: ۲۷۲)

منصوروار مست شرابِ اناالحقیم

زاهد برو که مستی ما از شراب نیست

(همان: ۳۵۶)

صراحی

بعد از آن از سر تمکین، صراحی برداشت

کرد پُر می‌قدحی داد به دستم که نبوش

(همان: ۴۹۳)

دیر مغان

هست این دیر مغان و تویی از اهل ریا

جای تونیست درین بتکده بیهوده، مکوش

(همان: ۴۹۲)

زلف

زلف طومار پریشانی ماست

آینه، شاهد حیرانی ماست

(همان: ۳۵۴)

عاشقان رافت جمعیت به باد آن دم که او

کاکلش آشفستگی، زلفش پریشانی گزید

(همان: ۳۵۹)

همت

بیا ز شیوه خواهش ببند لب شرعی

گذشتگی است ز همت لب طلب مگشا

(همان: ۲۷۰)

بر حاصل دو کون ز همت نظر مکن
بگذر ز آب خضر و لب خشک تر مکن
(همان: ۵۶۱)

درون مایه‌های عارفانه شرعی شیرازی

درون مایه‌های عارفانه‌های او را بیشتر رازونیز، شناخت عشق حقیقی، بی‌اعتباری دنیا و ترک
تعلق آن، رازداری، گره‌گشایی و شکایت نکردن از غم روزگار است:

رازداری و شیوه دآن

زبان به شکوه غم داری از ادب مگشا
دهن دریده مشو همچو گل درین بستان
اگر ضرور شود راز خود به دل می‌گو
مجوی عشرت و در دل ره طرب مگشا
چو غنچه با دل پر خون بساز و لب مگشا
خموش و پرده ز اسرار بی سبب مگشا
(همان: ۲۷۰)

عشق حقیقی

دوربزم است و می‌وگردش جام است اینجا
ما لب خشک به صهبای هوس‌تر نکنیم
به چه ارزد، بر ما پختگی اهل هوس
باش فارغ اگر ت تاب گرفتاری نیست
همچو شرعی، مشو، آلوده راحت طلبی
روز وصل است و شب هجر کدام است اینجا
آن که جز باده عشق است حرام است اینجا
نیستگر سوخته عشق تو خام است اینجا
زان که هر نقش قدم حلقه دام است اینجا
زان که تاکید نیالودن کام است اینجا
(همان: ۲۷۲)

بی‌ارزشی دنیا و لزوم دل نبستن به آن

بسته‌ای بر حاصل دنیای فانی دل چرا؟
از وجودت تا عدم بعد مصافت یکدم است
رنگ و بوی نوعروس دهر باشد عارضی
شیوه آزادگی از قید، فارغ بودن است
گر نه شرعی مایلی بر لیلی دنیای دون
این چنین گردیده‌ای از خویشتن غافل چرا؟
این که در خوفی مدام از دوری منزل چرا؟
زین عجزه می‌خری این شیوه باطل چرا؟
مانده‌ای در این چمن چون سروپا در گل چرا؟
همچو مجنون می‌روی اندر پی محمل چرا؟
(همان: ۲۷۴)

پیش عارف جلوه دنیای دون هیچ است هیچ
پیش ما، اقبال و ادب ارمان سهل است سهل
مهر و کین این سپهر سرنگون هیچ است هیچ
طالع پیروز و بخت واژگون هیچ است هیچ
(همان: ۳۶۱)

بی‌وفایی دنیا

آن کسانی که وفاداری دوران دانند
عارفان وسعت دنیا قفسی پندارند
بر سر خوان جهان دست و دل آلوده مکن
غافلانی که به صد جان به جهان دل بستند!
گر دو عالم به جویشان بدهی نستانند
چاره‌ای نیست چه سازند که در زندانند!
زهرنوشند که روزی طلب از این خوانند
چند روزی به سر خوان مهان مهمانند
(همان: ۳۸۸)

نظر به شیخ صنعان

شرعی شیرازی، همانند شاعران عارف پیش از خود، از جمله عطار، مولوی، جامی و فخرالدین عراقی و ... به داستان تمثیلی شیخ صنعان پرداخته است. همچنین، ترجیع‌بند هاتف اصفهانی، شاعر قرن دوازدهم هجری (که پس از شرعی شیرازی می‌زیسته)، مشابهت‌های فراوانی با مفاهیم غزل عرفانی او دارد. شرعی در این غزل شرط رسیدن به حقیقت را ترک ریا و اطاعت از پیر مغان (پیر و مرشد حقیقی) می‌داند و معتقد است عارف تا از عشق پر نشود به حقیقت نمی‌رسد:

دوش رفتم به در دیر، من زهد فروش
سبحه گردان کف و لب ذاکروسجاده به دوش
جبهه چون صدر جمل سخت ز تأثیر سجود
از درون تا به لبم ذکر صمد می‌زد جوش!
دیدم آنجا صنمی کرده حمایل زَنار
آفت دین و دلی، رهزن صد قافله هوش
شوخ آهو نگهی، دلبر کافر کیشی
که فلک می‌شودش از مه نو حلقه به گوش
از زبان مژه، چشمش به سخن با عاشق
لبش از غایت تمکین شده از حرف خوش
چه عجب گر شود هر قطره خوی، خورشیدی
هر گه آید رخ او از عرق شرم به جوش
چون مرا دید، بگفتا به کجا آمده‌ای؟
ره غلط کرده‌ای، ای مغز تو خالی از هوش!
هست این دیر مغان، تویی از اهل ریا!
جای تونیست در این بت‌کده، بیهوده مکوش
گفتم ای شوخ بفرما که چه باید کردن؟
گفت افکن ز کف این سَبَّحه و سجاده زدوش
بند زَنار و بخور باده و سرخوش می‌باش
گر وصالم طلبی، هان سخنم را کن گوش
بعد از آن از سر تمکین صراحی برداشت
کرد پرمی قدحی داد به دستم که بنوش
من هم از روی ادب می‌ز کفش بگرفتم
باده نوشیدم و زَنار فکندم بر دوش
اهل زَنار بگفتند مبارک بادم
حلقه بندگی مغیچه کردم در گوش!
عشق پر کرده چنین طعنه مزین شرعی را
به صنعان نتوان بود، شوای دوست خموش
شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۴۹۲)

نتیجه‌گیری

غزلیات شرعی شیرازی سرشار از مضامین غنایی است. هدف از نگارش این مقاله، معرفی بیشتر شعر و شاعری هنرمند، توانا و بلندمرتبه‌ای است که به دلایل چهل سال دوری از وطن و شاید، هم دوره بودن با شاعران بلندآوازه‌ای همچون کلیم کاشانی، عرفی شیرازی و وحشی بافقی، گمنام مانده است. عرفان، در لغت به معنی شناختن و دانستن است و در اصطلاح، شناختی است که از راه تزکیه نفسانی و کشف مشاهده صورت می‌گیرد و عارف با تلاش‌های خود به مقامات نایل می‌آید و از طریق بخشش‌ها و توجهات الهی احوالی نصیبش می‌شود که او را در رسیدن به مقام‌های بالاتر عرفانی یاری می‌رساند. شرعی شیرازی شاعر توانا و شناخته نشده قرن یازدهم هجری که ریشه در خاک شاعرپرور شیراز دارد و از طرفی هم دوره و هم سبک شاعران بزرگی چون صائب تبریزی و بیدل دهلوی است، دیوان شعری دارد که بخش غزلیات آن، دارای مضامین متنوع غنایی از جمله عرفان است، نگرش عاشقانه و عارفانه حافظ بر غزل‌های عاشقانه و عارفانه شرعی، سایه افکنده است و ابیات و غزل‌های عارفانه‌اش ابعاد اجتماعی دارد. شرعی، حضرت علی^(ع) را پیر خود می‌داند و در عین حال از «نظام‌الدین اولیا» عارف قرن هشتم هم به عنوان پیر نام برده است.

پیر شرعی است علی بن ابی طالب و آل خُسر [وار] دست ارادت به نظام‌الدین داد
(شرعی شیرازی، ۱۳۹۵: ۸۲)

شرعی شیرازی، خودش را به نوعی با منصور حلاج مقایسه کرده و به نقد برخی از عارف‌نمایان پرداخته است:

خامش‌نشین، که دم زتصوف زدن خطاست جایی که هر یزید بود بایزید خویش
(همان: ۴۸۹)

بنابر شهادت ابیاتش به نظر می‌رسد شرعی شیرازی در عرفان موافق آرای ابن عربی، مولوی و از همه بیشتر بر شیوه حافظ و عارفان سگری مذهب است تا جایی که با برخی از اصطلاحات عارفانه‌ای همچون، توبه، زهد و... برخورد انتقادی و گاهی طنزآمیز دارد و ابیاتش او را علاقمند به منصور حلاج و شیخ صنعان نشان می‌دهد:

من و من صورت را شرعی مگر یک‌باده بخ شیدند که او مست انا الحق گشت و من سرمست یارب‌ها
به مطلب می‌رسند آن قوم از راه صبوری خود که می‌بندند از اظهار مطلب غنچه‌سان لب‌ها
(همان: ۲۷۲)

عشق پرکرده چنین، طعنه مزین شرعی را به صنعان نتوان بود، شوای دوست خموش
(همان: ۴۹۲)

منابع

۱. قرآن کریم
۲. ابن عربی، محیی‌الدین. (۱۳۸۷). *فصوص الحکم*. ترجمه و تعلیق محمد خواجوی، تهران: مولی.
۳. پشت‌دار، محمدعلی. (۱۳۹۴). *بررسی محتوایی و سبکی نسخه خطی دیوان اشعار شرعی شیرازی*. فصل‌نامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب) علمی- پژوهشی، سال نهم، شماره چهار، شماره پیاپی ۹۴.
۴. فاضلی، ناصر. (۱۳۹۱). *شرعی شیرازی و دیوان غزلیات او*. پیام بهارستان، سال چهارم، شماره ۱۶، صفحات ۱۶۴-۱۴۱.
۵. توحیدیان، رجب. (۱۴۰۴). *تکرار مضامین عرفانی در اشعار کمال‌الدین حسین خوارزمی به نقل از (حسینی، ۱۳۸۸)*. مجله ادبیات فارسی، دوره ۲۱، شماره ۲۰.
۶. حافظ، شمس‌الدین محمد. (۱۳۸۱). *دیوان حافظ*. تصحیح و شرح حسین‌علی یوسفی، تهران: روزگار.
۷. رجایی خراسانی، احمدعلی. (۱۳۶۴). *فرهنگ اشعار حافظ*. تهران: علمی.
۸. سجادی، سید جعفر. (۱۳۸۳). *شرح اصطلاحات عرفانی*. تهران: طهوری، کتاب الکترونیکی.
۹. سیفی، رحیمه. (۱۴۰۲). *واکاوی آموزه‌های عرفانی و اعتقادی در آثار حکیم نزاری قهستانی*. فصلنامه علمی عرفان اسلامی، دوره ۲۲، شماره ۸۴.
۱۰. طاهرزاده، اصغر. (۱۴۰۴). *شرح منازل السائرین خواجه عبدالله انصاری*. اصفهان: لب‌المیزان.
۱۱. عطارنیشابوری، فریدالدین. (۱۳۵۹). *دیوان شیخ فریدالدین عطارنیشابوری*. تصحیح م. درویش، تهران: جاویدان.
۱۲. فاضلی، ناصر. (۱۳۹۵). *دیوان اشعار شرعی شیرازی*. تهران: فرهنگ صبا.
۱۳. ———. (۱۳۸۹). *تصحیح دیوان شرعی شیرازی «غزلیات»*. پایان‌نامه کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه پیام نور تهران.
۱۴. قشیری، عبد‌الکریم. (۱۳۸۵). *رساله قشیریه*. مترجم: ابوعلی عثمانی، به کوشش بدیع‌الزمان فروزانفر، تهران: علمی فرهنگی.
۱۵. کاشانی، عزالدین محمود. (۱۳۸۵). *مصباح الهدایه و مفتاح الکفایه*. به تصحیح عفت کرباسچی و محمدرضا برزگر خالقی.
۱۶. مولوی، جلال‌الدین. (۱۳۶۳). *مثنوی معنوی*. تصحیح رینولد. انیکلسون، به اهتمام نصرالله پورجوادی، تهران: امیرکبیر.
۱۷. نوآذر، شاپور. (۱۳۹۸). *حال و مقام در عرفان اسلامی*. فصل‌نامه عرفان اسلامی، سال ۱، شماره ۶۰.
۱۸. همدانی، عین‌القضات. (۱۳۷۴). *تمهیدات*. تصحیح عقیف عسیران، تهران: منوچهری.

Exploring Mysticism in the Ghazals of Shar'i Shirazi

Abstract

Shar'i Shirazi is a capable, artistic, and lesser-known poet of the 11th century AH (17th century CE). Rooted in the poet-nurturing soil of Shiraz, he was a contemporary of famous poets such as Sa'eb Tabrizi and Bidel Dehlavi, a peer of Urfi Shirazi, and a contemporary of Kalim Kashani and Vahshi Bafqi. During the Safavid era, following the custom of the time – whether in pursuit of a beloved or due to mistreatment by those around him – he journeyed to India, where he spent forty years of his life. The only extant manuscript of his divan (collection of poems), held in the Islamic Consultative Assembly (Majlis) of Iran, was critically edited and published in 2016 (1395 SH). This divan is a precious collection of poems in all forms and themes, and its ghazal section contains 956 ghazals, rich in lyrical themes, including mysticism. In love and mysticism, Shar'i Shirazi follows the ideas of Ibn Arabi and Rumi and shows the influence of Hafez. Shar'i Shirazi paid particular attention to the social dimension of mysticism. In his mystical view, the earth and heaven attain a special connection, and his critical perspective on some pseudo-mystics is noteworthy. To explain the profound impact of mystical love, Shar'i beautifully employs the allegory of Sheikh San'an. This article, using a descriptive-documentary and library research method, extracts, examines, and analyzes the mystical terminology and ideas of Shar'i Shirazi.

Keywords: Analysis, Mysticism (Sufism), Ghazal; Ghazals, Shar'i Shirazi